

سبک زندگی قرآنی؛ مسیری به سوی خوشبختی

اخلاق و اخلاقیات از مباحث بسیار مهمی است که همواره در تاریخ مورد توجه اندیشمندان، فیلسوفان و دیگر حوزه‌های تفکر بوده است.



اخلاق و اخلاقیات از مباحث بسیار مهمی است که همواره در تاریخ مورد توجه اندیشمندان، فیلسوفان و دیگر حوزه‌های تفکر بوده است.

علاوه بر این، در سطح پایین تر و عام تر نیز دغدغه های اخلاقی و باید ها و نباید ها و درست و غلط ها، ذهن بشر را به خود مشغول داشته است. در حوزه علم اخلاق یا فلسفه اخلاق، سه نظریه کلی وجود دارد؛ نظریه های تکلیف مدار، نتیجه گرا و فضیلت مدار.

نظریه های تکلیف مدار - که دو نمونه بارز آن در حیطه فلسفه اخلاق غرب، اخلاق مسیحی و کانتی است - می گوید فعل اخلاقی به این خاطر انجام می گیرد که وظیفه است. در اخلاق مسیحی، وظیفه را اوامر خداوند تعیین می کند؛ بنابراین قتل به این دلیل از حیث اخلاقی نادرست است که در سیاهه ده فرمان، از آن به عنوان گناه یاد شده است. از این منظر به تعبیر داستایفسکی اگر خدا نباشد، هر کاری مجاز است؛ زیرا عدم جواز کارهای غیراخلاقی، وابسته به وجود و اوامر خداست. در اخلاق کانتی، عمل اخلاقی، عملی است که از سر احساس تکلیف صورت گرفته است، بنابراین انگیزه عمل به مراتب مهم تر از خود عمل و نتایج آن است.

نظریه های نتیجه گرا، اخلاقی بودن یا نبودن فعلی را بر مبنای نتایج آن ارزیابی می کنند. از این منظر، دو دیدگاه وجود دارد؛ سودانگاری و سودانگاری منفی. در نگاه اول، فعل اخلاقی فعلی است که بیشترین فایده، سود، منفعت و سعادت را نصیب بیشترین تعداد و در نگاه دوم، فعل اخلاقی کاری است که کمترین رنج، الم و آسیب را متوجه کمترین تعداد از افراد و موجودات می کند.

فضایل اخلاقی، سبک زندگی

در نظریات فضیلت محور - که از اساس متعلق به ارسطوست - دغدغه نسبت به زندگی فرد است. به این معنا که پرسش اساسی این است من چگونه باید زندگی بکنم؟ پاسخ این پرسش از نگاه فضیلت گرایان، شکوفایی و پرورش فضایل، راه شکوفایی آدمی است و فضیلت فعلی است که انسان را به این شکوفایی می رساند و بالطبع اخلاقی بودن نیز در این چارچوب تعیین می شود.

در حیطه اخلاق، علاوه بر این نظریات، پرسش مهم دیگری نیز مطرح است و آن این که آیا اخلاق نسبی است یا مطلق؟ به این معنا که یک فعل اخلاقی در همه شرایط خوب است یا می توان در شرایطی از آن صرف نظر کرد و فعل دیگری را بر آن ارجح دانست؟ آیا حسن و قبح اخلاقی همیشه یکسان است یا تابع شرایط؟

اخلاق قرآنی؛ ملازم با فقه، حقوق و عرفان قرآن

از منظر نظریات و پرسش های بالا، اکنون وارد بررسی قرآن مجید می شویم و می خواهیم بدانیم اولاً قرآن را می توان کتابی دانست که واجد نظریه اخلاقی و مبتنی بر اخلاق گرایی باشد یا خیر؟ در ثانی، نظریه اخلاقی قرآن تکلیف مدار است یا نتیجه محور یا فضیلت مدار؟ و سوم آن که از منظر قرآن، اخلاق نسبی است یا مطلق؟

در پاسخ به پرسش نخست باید گفت ما قرآن را کتاب انسان سازی می دانیم و پیامبر اسلام را به عنوان معلم انسان سازی می شناسیم. ایشان می فرمایند «انی بعثت لاتم مکارم الاخلاق»، من آمده ام تا اخلاق های نیکو را کامل کنم. حاصل رسالت پیامبر هم که کتاب قرآن است، پس می توان گفت تمام قرآن اخلاق است و اخلاق هم به معنای خلق و خو و طبیعت انسان است که صفات درونی او را بروز می دهد. قرآن این صفات درونی انسان را اصلاح و آن را متجلی کند. پس اساساً می توان گفت حوزه های دیگر معرفتی که شامل عرفان، کلام یا فقه و حقوق است و در قرآن آمده اند، همه وسیله اند تا انسان را به مکارم اخلاق برسانند و هر چه در قرآن وجود دارد، زمینه ای است برای تجلی اخلاق. روش اخلاقی قرآن هم بر پایه توحید خالص و کامل است؛ زیرا قرآن در یک جمله کتاب توحید است.

پیشرفت فرد موحد در اخلاقیات، ملازم با پیشرفت او در توحید است. چنین فردی به تدریج ریا و امید به غیرخدا و ترس از غیر خدا را کنار می گذارد و عزت ها و قدرت ها را به دست خدا می داند و در نهایت به مرحله ای می رسد که فقط خدا را می بیند و به عرفان می رسد. پس در قرآن فرآیند انسان سازی با اخلاق عملی شروع می شود و به توحید و عرفان می رسد که اینها در کنار هم هستند؛ بنابراین ما نمی توانیم در قرآن، اخلاق را از فقه، حقوق یا عرفان جدا کنیم.

در مورد پرسش دوم باید گفت در قرآن اخلاق، تکلیف محور است چون خداوند در قرآن وظیفه انسان را در قبال خودش، جامعه و آفریننده اش مشخص می کند؛ پس از این منظر، قرآن وظیفه مدار است. اما از سوی دیگر، اخلاق قرآنی نتیجه محور نیز است. این که خداوند در قرآن می فرماید، هر فعلی را انجام می دهید به خودتان برمی گردد یا هر آنچه بر سرتان می آید، تجسم اعمال خودتان است، ناظر به همین است. اخلاق قرآن فضیلت محور هم است چون می گوید با انجام فعل اخلاقی انسان به فضیلت می رسد. این که می گوید: «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور»، به این معناست که اخلاق

خدایی انسان را به فضیلت بیرون رفتن از تاریکی و دستیابی به نور می‌رساند.

از اخلاق تا سعادت

همه این نظریات در قرآن هست، اما چیزی فراتر از آن نیز وجود دارد که فلاح و رستگاری است که هم دنیا را شامل می‌شود و هم آخرت را. به نوعی می‌توان گفت نظریه اخلاقی قرآن، رستگاری محور و سعادت مدار است. از منظر نسبی‌گرایی و مطلق‌انگاری نیز مثلا در قرآن در بعضی موارد سخن از احسان شده است، اما تعریفی از احسان گفته نمی‌شود. وقتی گفته می‌شود «و بالوالدین احساناً»، قرآن این را پیش فرض می‌گیرد که انسان خودش می‌داند احسان چیست. همه جا گفته ظلم بد است، اما در بعضی جاها اصلا تعریف نکرده است که ظلم چیست. قرآن اصول اخلاقی را نسبی نمی‌داند، بلکه آنها را ثابت و مستتر در انسانیت انسان و همراه او می‌داند. از دیدگاه شیعه هم چنین است که حسن و قبح، ذاتی افعال بوده و انسان از کودکی از بدی، بیزار و به سوی نیکی متمایل است، بنابراین اصولی چون حسن، عدل و قبح ظلم ثابت هستند. اما شاخه‌های فرعی آن که عبارت است از تربیت یا آداب اخلاق، با این که نباید از محدوده حسن بودن یا عدل بودن خارج بشوند، می‌توانند شیوه‌های متفاوت داشته باشد. مثلا احترام به عالم یک اصل اخلاقی است. قرآن می‌فرماید «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون». اما این برتری عالم نسبی است و بسته به شرایط فرق می‌کند. معیار اصلی فعل اخلاقی در قرآن عدل و ظلم است که مطلق است، اما شاخ و برگ و شرایط آن می‌تواند نسبی باشد؛ مثلا دروغ هیچ‌جا خوب نیست چون قبح عقلی دارد، اما در جایی مصلحت بالاتری ایجاب می‌کند که این فعل قبیح انجام شود. اخلاق توحیدی هم سعادت فرد را به بار می‌آورد، هم سعادت و نورانیت و رشد و تعالی جامعه را، زیرا اخلاق توحیدی همه چیز فرد را می‌سازد. در این صورت دیگر هیچ بدی‌ای از هیچ کس بروز نمی‌کند و این همان سعادت است که خداوند در قرآن وعده می‌دهد.

زهره گوهری / مدرس حوزه علمیه و پژوهشگر قرآنی